



نقاب و شمشیر!

به ۱۶ آذرماه نزدیک می‌شویم و هر یک از نیروهای «خودی» در قلب حکومت اسلامی سعی دارد این بزنگاه را به نفع خود مصادره کند. می‌دانیم که بحران‌سازی و گسترش «تحریکات» خیابانی یکی از ترفندهائی است که طی ۸ دهه حاکمیت مستقیم استعمار بر کشور عملاً جای «فعالیت» سیاسی، ایجاد اتحادیه‌های صنفی و غیره را در جامعه ایران اشغال

کرده. اینکه این «تظاهرات» و تنش‌ها نهایت امر چه مسائلی را در جامعه حل خواهد کرد، جواب روشن است: هیچ! با این وجود طی اینمدت ترکیب قدرت در قلب حکومت به صورتی شکل گرفته که پیوسته حاکمیت بر دو لبه تیز و برنده خفقان و آشوب تکیه داشته باشد. دولت‌های متفاوت با سرکوب همه‌جانبه امکان بروز و تجلی هر گونه اعتراض سازنده را از میان برمی‌دارند، و با تکیه بر جناح‌های «درون حکومت» تلاش می‌کنند تا در بزنگاه‌های تعیین‌کننده «شورش» برآمده از قسمتی از بدنه حاکمیت را تحت عنوان اعتراضات «مردمی» به خورد جماعت بدهند. نهایت امر، «تغییراتی» که در پی چنین شورش‌های کور و احساسی و بی‌هدف جامعه پای در آن خواهد گذارد، تحت عنوان «اهداف سیاسی» بر ملت تحمیل می‌شود. این روندی است که طی ۸ دهه بخوبی پاسخگوی نیازها و الزامات استعماری و محافل وابسته به استعمار در داخل کشور بوده، و در شرایط فعلی نیز حاکمیت اسلامی دلیلی نمی‌بیند که در این روند «مقدس» تغییری به وجود آورد. در نتیجه بحث امروز را به بررسی همین پدیده‌ها در آستانه بحران‌سازی ۱۶ آذرماه اختصاص می‌دهیم.

پیش از ادامه مطلب می‌باید یک مسئله اساسی را در مورد مطالب این وبلاگ خدمت خوانندگان توضیح دهیم. این وبلاگ در جهت تشریح و توضیح مسائل جامعه ایران از دیدگاه شخص نویسنده است. این دیدگاه کاملاً «غیررسمی» است، و در مسیر توجیهات تاریخی و فلسفی و اجتماعی خود، هر چند بر علم تاریخ در معنای «محض» و «خام» آن تکیه دارد، دست نیاز به جانب هیچ نگرش «رسمی» و دولتی، چه ایرانی و چه غیر دراز نکرده و نخواهد کرد. به عبارت دیگر تلاش جهت مرتبط کردن مطالب این وبلاگ و یا نویسنده آن‌ها به جریان‌ات و محافل سیاسی از پیش محکوم به شکست خواهد بود.

فلسفه وجودی این وبلاگ در عمل بر پایه همین «استقلال» تحلیل نویسنده از مطالب و رخدادهای معاصر و تاریخی است، اگر چنین استقلالی از میان برود دیگر دلیلی هم برای نگارش این مطالب وجود نخواهد داشت.

از طرف دیگر، در شرایط فعلی در کمال تأسف هیچ گروه و سازمانی، چه در خارج و چه در داخل، وجود ندارد که فهرستی «حداقلی» از مطالبات ما را بازتاب دهد. در نتیجه عدم وابستگی ما به گروه‌ها و تشکیلات سیاسی به دلیل عدم تفاهمی است که ریشه در پایه‌های اصولی دارد. اگر روزی و روزگاری به چنین تفاهمی دست یابیم، این «تفاهم» با هر گروهی که باشد، خوانندگان محترم مطمئن باشند که قبل از «کشف» این مطلب بر روی سایت‌های دیگر، وابستگی و تعهد ما را به منابع کذا به قلم خودمان در همین وبلاگ خواهند خواند. ما اهل تقیه نیستیم و از جماعت اهل تقیه که پفیوزی، ترسوئی و نان به نرخ روز خوردن را «تئوریزه» کرده‌اند، به هیچ عنوان خوش‌مان نمی‌آید. این مختصر را خدمت آن‌هائی ارائه کردیم که در «تحلیل» مواضع ما گویا دچار سوءتفاهم شده بودند.

حال باز می‌گردیم به بررسی تحولات اجتماعی در ایران. بالاتر گفتیم که استعمار شمشیری دبله بر علیه ملت به کار گرفته، لبه نخست این شمشیر به «سرکوب»

ملت ایران اختصاص دارد، و لبه دوم آن همان ایجاد «شورش» با استفاده از بدنه حاکمیت دست‌نشانده است! این شورش در عمل مکمل سرکوبی است که در پروسه استعماری اعمال می‌شود؛ و در هر بزنگاه می‌باید جایگزینی مهره‌ها را نیز در ساختار استعماری کشور «بهینه» کند.

به طور مثال، اگر به بحران‌های سیاسی که طی ۸۰ سال گذشته، یعنی پس از کودتای میرپنج در کشور رخداد نگاهی بیاندازیم پیوسته با این شمشیر دو لبه رودرو قرار می‌گیریم. در این مقطع به توضیح دوره‌ای از تحولات ایران می‌پردازیم که زیاد مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته؛ دوره شهریور ۱۳۲۰. میرپنج که طی ۱۶ سال سلطنت کودتائی یکی از هولناک‌ترین دیکتاتوری‌های اوائل قرن بیستم را در ایران برقرار کرده بود، فقط به دلیل تمدد ارتش مجبور به کناره‌گیری شد، ارتشی که خود را فدائی اعلیحضرت معرفی می‌کرد! با این وجود در «تاریخ دولتی» که به خورد جوانان کشور داده شده، تسلیم بی‌قیدوشرط ارتش شاهنشاهی در برابر یورش نیروهای متفقین کاملاً «طبیعی» تلقی می‌شود! متفقین آمدند؛ رضاشاه هم رفت!

اینکه رضاشاه پس از سال‌ها سلطنت در سن ۶۰ سالگی، در دوران کهولت و بیماری به کجا رفت، آنقدرها مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد. دلیلی نداشت که رضاشاه از ایران برود. مگر ایشان «مستفرنگ» بودند و قصد زندگی در ویلاهای کالیفرنیا و شرکت در کنسرت‌های «راک‌اندربول» را داشتند، که بروند. رضاشاه غیر از آلاشت و تهران و تجریش دنیائی نمی‌شناخت. ولی در ۱۳۲۰، رضاشاه می‌رود چرا که برخلاف آنچه عنوان کرده‌اند، یعنی «تسلیم» بلاقیدوشرط ارتش در برابر

نیروهای متفقین، همین ارتش به دستور و با حمایت انگلستان بر علیه وی شورش می‌کند. در واقع دولت وقت تحت عنوان اعزام سربازان به «مرخصی» به حمایت ارتش از رژیم پایان می‌دهد. در حالیکه ایران مورد تهاجم نیروهای خارجی قرار گرفته، ارتش به «مرخصی» فرستاده شده، شاه هم می‌رود!

با نیم‌نگاهی به آنچه در شهریور ۱۳۲۰ اتفاق افتاد، و آنچه در ۲۲ بهمن شاهد بودیم، تشابه‌های عملی را به صراحت می‌بینیم. در ۲۲ بهمن نیز در قلب یک حکومت استبدادی و نظامی، ارتش استعماری اعلام «بی‌طرفی» می‌کند! به عبارت دیگر، ارتش اینبار تحت نظارت آمریکا زیر پای رژیم ۲۸ مردادی را می‌کشد. البته در اینمورد حرف و سخن بسیار است. بعضی می‌گویند ارتش در برابر «مردم» نمی‌توانست مقاومت کند! به فرض محال که سخن اینان درست باشد، باید از آن‌هائی که در مسند سخنگوئی «جنبش سبز» جا خوش کرده‌اند پرسید، آیا این «مردم» همان‌ها نیستند که امروز در برابر مشتی لات و اوباش بازار قادر به حمایت از نامزد انتخابی‌شان نمی‌شوند؟ چطور است که ارتش فوق‌مدرن شاهنشاهی در شرایطی که به ادعای شما تمامی غرب نیز حامی این رژیم بود، حریف «مردم» نمی‌شد، ولی امروز یک رژیم مفلوک و بدبخت، با مشتی موتورسوار توی سر همین «مردم» می‌زند و صدای کسی هم بجائی نمی‌رسد؟ بالاخره اگر «تحلیل» می‌دهید باید همه جا صحت و انسجام خود

را به اثبات برساند. با تکیه بر «آبزرشک» که نمی‌توان تحلیل تاریخی و اجتماعی تحویل ما ملت داد. اگر تحلیل شما را از حوادث ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ قبول کنیم، باید این را هم قبول کرد که اکنون اگر «مردم» حریف احمدی‌نژاد نمی‌شوند، حتماً به دلیل «حمایت مردمی» از ایشان است! انتخاب با خود شماست. اگر «مردم» تعیین‌کننده هستند، هر چند که ما این «مردم» را بیشتر اوباش محافل به شمار می‌آوریم تا ملت ایران، همین «مردم» امروز نیز «تعیین» کننده‌اند! داستان‌پردازی و قصه‌گوئی را کنار بگذارید، لحاف چل‌تیکه هم برای ما ملت ندوزید.

البته نقاط کور در استدلالات «جنبش سبز» بسیار بیش از این‌هاست، ولی ما در مطلب امروز فقط اضافه می‌کنیم که در ۲۲ بهمن ۵۷، در صورت ایجاد کوچک‌ترین تخاصم جدی و نظامی میان همان «مردم» و ارتش، اگر شاه برنده نمی‌شد، آخوند هم به هیچ عنوان امکان برد نداشت. در مرزهای اتحاد شوروی سابق، در مقام یک ابرقدرت کمونیست، حرکت توده‌ای سریعاً رادیکال شده تحت نظارت گروه‌های تندروی چپ قرار می‌گرفت.

خلاصه می‌کنیم، در هر دو نمونه، چه شهریور ۱۳۲۰ و چه بهمن ۱۳۵۷، فرمول جادویی «سرکوب - شورش» بخوبی عمل کرد؛ رژیم‌های سیاسی و محافل و دستگاه‌های امنیتی و سرکوب که غرب در ایران پایه‌ریزی کرده بود در هر دو نمونه با سرکوب بی‌محابای ملت ایران، به نیروهای نظامی و انتظامی اهمیتی کلیدی دادند، و همین نیروها نیز در لحظه تعیین‌کننده رژیم‌ها را فروانداخته، بدون آنکه خود دچار فروپاشی شوند، سیاست جاری کشور را در چارچوب منافع جدید غرب «بهینه» کردند.

البته در صورت‌بندی «سرکوب - شورش»، اگر عامل «شورش»، حداقل در تاریخ معاصر ایران پیوسته یک

«جنبش» تعیین‌کننده نظامی بوده، عامل «سرکوب» به صورتی فراگیر و اجتماعی و فرهنگی عمل کرده. به طور نمونه وضعیت مطبوعات و ادبیات را در کشور ایران مطرح می‌کنیم. اینکه ملت ایران به عنوان یکی از کلیدی‌ترین تمدن‌های تاریخ و با ادبیاتی شناخته شده در سطح آکادمیک، امروز فاقد یک روزنامه معتبر در سطح جهان باشد و فاقد یک خبرگزاری قابل اعتنا؛ و نهایت امر فاقد هنرمندان و نویسندگان و شعرای شناخته شده در عرصه جهانی، بخوبی نشان می‌دهد که ابعاد سرکوب، خصوصاً سرکوب فرهنگی تا به کجا کشیده شده. البته مسلماً در تمامی کشورهای استعمار زده، سرکوب فرهنگی و جلوگیری از شکوفائی هنر و ادبیات جایگاه ویژه‌ای دارد، ولی این «سرکوب» با در نظر گرفتن نقش هر ملت، در زمینه‌های ادبی و هنری و فنی و صنعتی ابعاد بخصوصی به خود می‌گیرد. به طور مثال، ملت کامبوج که دهه‌هاست توسط چین مائوئیست و با همکاری نزدیک یانکی‌ها سرکوب و چپاول می‌شود، هیچگاه از منظر جهانی صاحب مقام و موضعی در دنیای ادبیات کلاسیک نبوده. در نتیجه سرکوب ملت کامبوج توسط خاقان‌های مائوئیست پکن از ابعاد ادبی و هنری آنقدرها برخوردار نمی‌شود. این سرکوب بیشتر در چارچوب مسائل قومی، مرزهای میان اقوام، مذاهب پیچ‌درپیچ و ... اعمال می‌شود تا در زمینه ادبیات، شعر، مطبوعات و ...

در ایران، خصوصاً پس از فروپاشی اتحاد شوروی که مرزهای کشور را به سوی شمال باز کرد، و زمینه‌ساز ایجاد ارتباط فرهنگی، زبانی و مراودات مختلف میان اقوامی شد که پیش از تحکیم بلشویسم، سده‌ها و سده‌ها در زمینه

عامل «شورش» را با حمایت از این نیروها به شدت مورد تقویت قرار دهد. این شمشیر دو لبه هم ملت ایران را عقب می‌نشانند، و هم موضع محافل نظامی را در مقام داور مصاف سیاسی بالای سر ملت مستحکم می‌کند. آنزمان که الزامات استعماری صرفاً با تکیه بر سرکوب ملت تأمین شود چه بهتر! حکومت به راه خود ادامه می‌دهد، و همه چیز بر وفق مراد است. ولی آنزمان که استعمار نیازمند «بهبینه» کردن روند بهره‌کشی خود از ملت ایران می‌شود، سریعاً «شورش» توسط لایه‌های وابسته به حاکمیت آغاز شده، نهایت امر عوامل شورش با حمایت کامل همان نیروهای سرکوبگر انتظامی به «قدرت» استعماری دست می‌یابند.

بالتر گفتیم که دکان اصلاحات در عمل فقط برای به تعطیل کشاندن همان تحرک ضعیف و بی‌جان فرهنگی‌ای پای به میدان گذاشت که در دوران حاج اکبر بهرمانی آغاز شده بود. همان چند مجله و ماهنامه کم‌رنگی که در آن روزها در کشور منتشر می‌شد، همان چند فیلم - هر چند صاحب‌نظران می‌گفتند نسخه‌برداری از سینمای یوگسلاوی است - و همان چند کتاب، از صدقه سر فعالیت‌های «آزادیخواهانه» اصلاح‌طلبان و سپس با بهره‌گیری از هیاهوی «سبزه‌ها» از دکه روزنامه‌فروشی‌ها جمع‌آوری شد و اکران سینماها را ترک گفت. به طور مثال شاهدیم که روزنامه «انتخاب» که در میان روزنامه‌های وابسته به حکومت اسلامی از نثری قوی‌تر و پخته‌تر برخوردار بود، به

فرهنگ فلات مرتفع ایران فعال بودند، غرب از منظر تحمیل فرهنگ فرسایشی و استعماری در ایران پای به بحران گذاشت. بی‌دلیل نیست که پس از این فروپاشی با توسل به همان عوامل شمشیر دولبه «سرکوب - شورش»، دولت‌های متعدد در ایران سعی بر اعمال خفقان فرهنگی و به ابتدال کشاندن زبان نگارش و مطبوعات و حتی اینترنت داشته‌اند. تقریباً تمامی قلم‌های شناخته شده از فضای مطبوعات، نشریات، کتاب‌ها و حتی فضای مجازی بیرون رفته‌اند، و بجای آنان نو قلم‌ها و اوپاش مزدور حکومت اسلامی فضاها را تحت نظارت قرار داده‌اند. حتی کسانی که در اوج خفقان حاج اکبر بهرمانی فعالیت‌های مختلفی چه در زمینه نگارش و طنز، و چه در حیطه ترجمه و تحلیل داشتند، امروز عملاً کار را کنار گذاشته‌اند. توجیه این «وانهادگی» هر چه می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند! به استنباط ما «جنبش سبز» و دکان اصلاح‌طلبی، دست در دست الهامات و ابداعات و خصوصاً توهماتی که به همراه آورده، مسلماً در این میان نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای بر عهده دارد. «وانهادگی» فارسی‌زبانان در فضاهای مطبوعاتی، هنری و مجازی سوغات سرکوبی است که اصلاح‌طلبی و سپس طاعون سبز برای ملت به ارمغان آورده.

حال پس از این مقدمه بسیار طولانی، نگاهی به بحران‌سازی‌ها و احتمالات در ۱۶ آذر سالجاری خواهیم داشت. همانطور که می‌توان حدس زد، اصل کلی از نظر حکومت اسلامی فراهم آوردن زمینه «سرکوب» هر چه گسترده‌تر ملت ایران است. در فضای چنین سرکوبی است که حکومت می‌تواند با اوج‌گیری نقش نیروهای امنیتی و نظامی، هم از شکل‌گیری هر گونه تشکل صنفی، اتحادیه، مطبوعات و ... جلوگیری کند، و هم

دلیل کمبود مالی تعطیل می‌شود، ولی «وقاحت‌نامه‌ای» به نام کیهان تحت نظارت حسین شریعتمداری به عنوان روزنامه رسمی «دولت» پای به میدان می‌گذارد. باید قبول کرد که هیچ دولتی در جهان یک چنین ورق‌پاره‌ای را به عنوان نشریه رسمی به ملت خود ارائه نداده.

در نتیجه، تحولات فعلی در زمینه سیاسی، ملت ایران را در یک سیر قهقرائی قرار داده. هر چه هیاهو و تلاش و تظاهرات بیشتر باشد، دولت از امکانات بیشتری جهت سرکوب برخوردار می‌شود. و اگر روزی این تحرکات کار را به بحرانی واقعی برای حکومت بکشاند، باز هم سر ملت بی‌کلاه می‌ماند، چرا که همچون نمونه‌های پیشین، نیروهای انتظامی در دم از جبهه «دولت» به جبهه «ملت» اسباب‌کشی می‌کنند، و روز از نو روزی از نو! دشمن ماسک دوست بر چهره می‌زند! به همین دلیل است که به طور کلی با تحرکاتی از قبیل تظاهرات، درگیری‌های خیابانی، اعتصابات گسترده و علنی، و ... در شرایط فعلی مخالف‌ایم. در زمینه فعالیت‌های سیاسی و کارورزی‌ها می‌باید راهکارهایی جهت به تعطیل کشاندن دور باطل این شمشیر دو لبه، یا همان آمیزه «سرکوب - شورش» یافت. می‌باید شکل‌گیری نطفه‌های مقاومت به صورتی انجام پذیرد که هم زمینه‌ساز گسترش ارتباطات اجتماعی، مالی، اقتصادی، فرهنگی و هنری و ... باشد و هم زمینه‌ای برای حکومت ایجاد نکند تا با تکیه بر عوامل خود حرکت ملت ایران را تبدیل به نیروئی جهت تقویت بازوی «شورش» کند.

به طور مثال، طی تظاهرات طاعون سبز در تهران شاهد بودیم که عوامل گروه‌های وابسته به استعمار، خواهان «پیوستن نیروهای انتظامی» به «مردم» می‌شدند. این یک تله هولناک است که به هر قیمتی می‌باید از فروافتادن در آن اجتناب کرد. این تله در واقع هماهنگ کننده همان عامل «شورش» در شمشیر دولبه معروف خواهد بود، و همچون کودتای ۲۲ بهمن، نهایت امر ملت ایران را به گروگان همان‌هایی تبدیل خواهد کرد که ظاهراً گویا به «ملت» پیوسته‌اند! از این نمونه‌ها طی روزهای آینده مسلماً فراوان می‌توان یافت؛ فراموش نکنیم که هوشیاری ملت‌ها نیز در این میان نقش بسیار تعیین‌کننده ایفا می‌کند. در یک روند هوشیارانه «نبرد» و تمایل به «اتحاد» با نیروهای انتظامی می‌باید جای خود را به عقب‌راندن گام به گام نیروهای انتظامی بسپارد. این عقب‌نشینی فقط جهت فراهم آوردن زمینه مناسب برای گسترش فعالیت‌های فرهنگی، مالی، اقتصادی، صنعتی، ادبی و هنری ملت ایران است.

خلاصه کنیم، جنگ و نبردی در بین نیست؛ یک زورآزمایی است که هدف اصلی آن نه جابجائی حکومت که تحمیل مطالبات واقعی، صنفی، مالی و انسانی ملت ایران بر یک ساختار فروهشته و استعماری به نام حکومت اسلامی است. در این زمینه‌ها بدون تکیه بر هوشیاری ملت خروج از بن‌بست امکانپذیر نخواهد بود.